



پس از ورود مغولان به ایران و تسلط آنان در این سرزمین، علاوه بر مغولان مسیحی که به ایران وارد شدند، شماری از مسیحیان دیگر سرزمینها نیز به مناطق شمالی ایران کوچانده شده و در آنجا جایگیر شدند. در این دوره مسیحیان از پشتیبانی مغولان برخوردار بودند؛ به‌ویژه که شماری از افراد خانواده هولاگو و فرماندهان او معتقد به این دین بودند. برای نمونه ملکه اصلی هولاگو یعنی دوقوزخاتون و همچنین یکی دیگر از زنان هولاگو به نام توقیتی خاتون — خواهرزاده دوقوزخاتون — از پیروان این دین بودند (نک: ایران و جهان از مغول تا قاجاریه، صص ۳۰-۳۱). همچنین کیتبوقا — از بزرگ‌ترین فرماندهان لشکر هولاگو — نیز مسیحی نسطوری بود (نک: امپراطوری صحرائوردان، ص ۵۸۰).

این پشتیبانیهای حکومتی — همانند دیگر نمونه‌ها — دارای تأثیری موقتی بود چنانکه چند دهه پس از آن با اسلام آوردن غازان‌خان، ورق برای مسیحیان برگشت و شرایط نامطلوبی بدیشان روی آورد (نک: تاریخ مغول، صص ۲۵۹-۲۶۰).

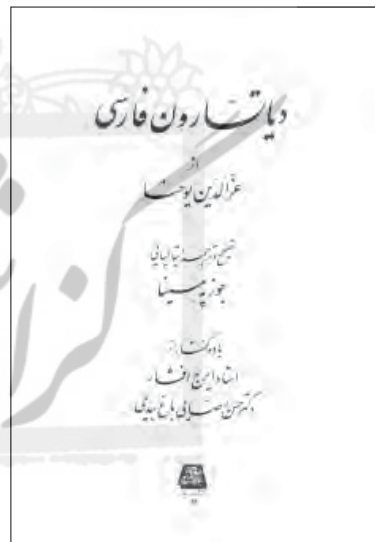
با این حال، در همان چند دهه که مسیحیت در ایران رونقی یافته بود — و البته اندکی پس از آن — ترجمه‌هایی از عهد عتیق و عهد جدید (به‌ویژه انجیل‌های چهارگانه) به زبان فارسی صورت گرفت که نسخه‌هایی از آن‌ها در کتابخانه‌های دنیا پراکنده است. از جمله این ترجمه‌ها، متنی است که امروز به نام دیاتسرون فارسی شناخته می‌شود.

از دیاتسرون فارسی — که پس از این درباره آن گفتگو خواهیم کرد — یک نسخه به سال ۹۵۴ق از سوی استیفان پنجم — مطران ارمنی مقیم شهر سلماس — نویسانده شده و برای پاپ پولس سوم ارسال و تقدیم شده است. این نسخه بعدها به کتابخانه شهر فلورانس (Biblioteca Laurenziana Medicea) رسید و پس از آن تنی چند از پژوهشگران فرنگی، مقالاتی درباره این نسخه نگاشته و سرانجام جوزپه مسینا (Giuseppe Messina) متن فارسی اثر را به همراه ترجمه ایتالیایی و یک مقدمه میسوط به سال ۱۹۵۱م به چاپ رسانید. کتابی که در اینجا معرفی می‌شود، در واقع متن افسطه‌شده همین چاپ است که با دو مقدمه سودمند از استاد ایرج افشار و دکتر حسن رضایی باغبیدی به چاپ رسیده است.

نخستین مقدمه از استاد افشار است که اندکی پس

دیاتسرون فارسی، اثر عزالدین یوحنا [؟]، تصحیح و ترجمه ایتالیایی جوزپه مسینا، با دو گفتار از ایرج افشار و حسن رضایی باغبیدی، تهران، اساطیر، ۱۳۸۸ش.

علی صفری آق‌قلعه



مغولان آنگاه که هنوز در سرزمین اصلیشان به سر می‌بردند دین آبا و اجدادی ویژه خود را داشتند که گونه‌ای دین شمنی بود (نک: دین و دولت در ایران عهد مغول، ج ۱، صص ۱-۴۶)، اما به تدریج برخی از قبایل مغولی با مسیحیت آشنا شده و رفته‌رفته به کسوت این دین درآمدند (نک: همان، صص ۱۷۴-۱۷۸). همزمان با آغاز جهانگیری چنگیز و با تسامح دینی حکمفرما در آن دوره، مسیحیت در میان آنان گسترش چشمگیری یافته بود؛ به‌ویژه که آنها پیش از آن با اندیشه‌های مانوی — که خود دارای آمیزه‌هایی از مسیحیت بود — آشنا شده بودند.

از چاپ کتاب توسط مسینا به سال ۱۳۳۰ش به صورت مقاله‌ای در مجلهٔ یغما (س ۴، ش ۱۱، صص ۵۰۸-۵۰۱) به چاپ رسیده است. با اینکه بیش از نیم قرن از نگارش این مقاله می‌گذرد، اطلاعات آن هنوز هم نو و سودمند است و اثر را به خوانندهٔ فارسی‌زبان شناسانده و وی را با ویژگیهای زبانی آن آشنا می‌سازد.

مقالهٔ آقای رضایی باغبیدی نیز در دومین سمینار بین‌المللی ایران و اسلام (دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا با همکاری مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی و مرکز پژوهشی میراث مکتوب، مهرماه ۱۳۸۵ش) ارائه شده و پس از آن در نشریهٔ آینهٔ میراث (س ۶، ش ۳ [پاییز ۸۷]، پیاپی ۴۲، صص ۷-۲۳) منتشر شده است. این مقاله نیز چنانکه از نام آن برمی‌آید به «ویژگیهای زبانشناختی دیاتسرون فارسی» اختصاص دارد.

گفتنی اینکه سالها پیش از این، متن فارسی همین اثر از روی چاپ مسینا — با حذف مقدمه و ترجمهٔ ایتالیایی — با حروفچینی دوباره توسط انتشارات نورجهان منتشر شده است. در نسخهٔ این چاپ به سال انتشار و شهر آن اشاره نشده اما در ذیل مدخل «دیاتسرون» در دایرةالمعارف فارسی (ج ۱، ص ۱۰۱۸) اشاره شده که این چاپ به سال ۱۳۳۶ش از سوی کمیتهٔ ادبیات شورای کلیسایی ایران در تهران چاپ شده است. اما اندکی نیز دربارهٔ اصل اثر بگوییم.



می‌دانیم که سه کتاب از چهار کتاب انجیل به شرح زندگی عیسی مسیح اختصاص دارد و کتاب چهارم (انجیل یوحنا) نیز ضمن اشارهٔ مختصر به زندگی عیسی مسیح، به شرح تعلیمات و گفته‌های او اختصاص یافته است (نک: قاموس کتاب مقدس، ص ۱۱۲ ذیل «انجیل»).

بنابراین، آگاهیهای مربوط به زندگی و آموزه‌های عیسی مسیح تا زمان به صلیب آویختن او به صورت پراکنده و از دیدگاه نویسندگان چهار انجیل توصیف شده است. لذا یک نفر مسیحی سریانی به نام طاطیانوس (زادهٔ ۱۳۰ م) این آگاهیهای پراکنده را از میان همان چهار انجیل به ترتیبی منطقی — به‌ویژه از دیدگاه ترتیب رویدادها — و با احتراز از یادکرد مکررات، از نو تدوین کرده و آن را «دیاتسرون» (Diatesseron) نامید.^۱

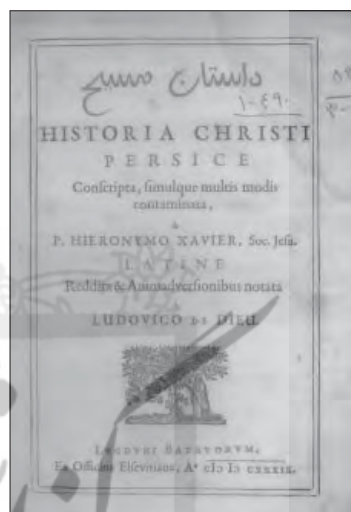
متنی که به نام دیاتسرون فارسی شناخته می‌شود، متنی با همان ساختارهای دیاتسرون طاطیانوس می‌باشد؛ اما آنگونه که مسینا یادآور شده، ترجمهٔ دقیق آن نیست و باید دیاتسرون فارسی را اثری جداگانه به شمار آورد (نک: مقدمهٔ چاپ نورجهان، ص ۳؛ مقدمهٔ رضایی باغبیدی، ص ۱۸).

شواهد نشان می‌دهد که علاوه بر ترجمه‌هایی که از دیاتسرون طاطیانوس به زبانهای گوناگون انجام شده، شیوهٔ کار وی نیز در ادوار سپسین توسط دیگران پیگیری شده است؛ چنانکه اثر مورد گفتگوی ما نیز همین ساختار را دارد. گردآورندهٔ دیاتسرون فارسی در دیباجه‌ای که بر اثرش نگاشته (مقدمهٔ چاپ نورجهان، ص ۴؛ مقدمهٔ رضایی باغبیدی، ص ۱۹) از دیاتسرون طاطیانوس نامی نمی‌برد و تصریح می‌کند بدانکه این کار را خود وی انجام داده است: «چون دیدم از یک انجیل (یعنی هر یک از چهار کتاب) معرفت کردار مسیح حاصل نمی‌شود و اگر هر چهار را جدا جدا بخوانند، تحصیل این نیز منوب [؟] بتمام دشوار حاصل می‌شود، بدین معنی هرچه در چهار انجیلست از اول تا آخر علی‌التوالی بنسق آوردم بی‌تکریر و هر سخنی که از یک انجیل گزیدم، انرا نشان کردم متی مرقس لوقا یوحنا؛ هر حرفی می‌گوید که این سخن از کدام سرانجیلست ... و انرا منوب [؟] کردم چهار باب ...»

مشابه این کار در کتاب داستان مسیح (مرآت‌القدس) نیز به انجام رسیده است. این متن توسط پادری زیرونیمو شویر به سال ۱۶۰۲ م (۱۰۲۷ ق) با همیاری عبدالستاربن قاسم لاهوری به فارسی نگاشته شده (برای نسخه‌های آن نک: فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ج ۳، ص ۱۷۶۷) و اندکی بعد متن فارسی و لاتینی آن به سال ۱۶۳۹ م در شهر لیدن هلند با عنوان *HISTORIA CHRISTI* ۱. توجه شود که بخشهای دیگر عهد جدید — مانند کتاب اعمال رسولان — در دیاتسرون درج نشده است.



PERSICE به چاپ رسید. این اثر نیز همانند دیاتسرونِ فارسی در چهار بخش تنظیم شده و در یادداشت پایانی این چاپ (ص ۵۳۶) تصریح شده که گردآورنده آن را از انجیل و دیگر کتب پیغمبران التقاط کرده است: «... بنده پادری زیرونیمو شویر فرنکی از طایفه صحبت حضرت عیسی بحکم شاهنشاه دوران... جلال‌الدین اکبر... از انجیل مقدس و دیگر کتب بیغمبران در دارالخلافة اکره فراهم آورده مولانا عبدالسنارین [کذا] قاسم لاهوری بانفاق این بنده در همان دارالخلافة اکره ترجمه کرد و در سنه هزار و شصت [کذا] و دو از ولادت حضرت ایشوع... تحریر فی تاریخ هشتم ماه رمضان المبارک در روز چهارشنبه سنه هزار بیست هفت.»



بی‌گمان مهم‌ترین آگاهی که خواننده انتظار دارد درباره دیاتسرونِ فارسی به دست آورد، تاریخ گردآوری و ترجمه اثر است؛ اما با تأسف باید گفت که گردآورنده نه از نام خود ذکری به میان آورده و نه تاریخ نگارش اثرش را به دست داده است.

آن‌گونه که استاد افشار در مقدمه خود (ص ۱۲) یادآور شده، مسینا بر این باور بوده که ترجمه و گردآوری اثر از حدود سال ۱۲۲۳ م (۶۰۰ ق) و پیش از پایان قرن سیزدهم میلادی به انجام رسیده است. در این مورد گمان نویسنده این سطرها بر آن است که می‌توان محدوده تنگ‌تری را برای نگارش اثر به دست آورد. خود گردآورنده در مقدمه اثرش (چاپ نورجهان، ص ۳؛ مقدمه رضایی باغبیدی، ص ۱۹) آورده: «... این بنده ضعیف... از حوادث روزگار و وقایع لیل و نهار از دارالملک تبریز — حماه الله من الآفات — بجانب خراسان و مازندران و هراة و طوس و ان

دیار افتاد. جماعتی عماده‌داران آن دیار از نصابه و ارمن و غیره که پیش ازین پدران ایشان و جدان ایشان از هر اقلیمی بوقت خروج مغول آورده بودند بدان مواضع مذکور متوطن گشته... فرزندان ایشان و فرزند فرزند ایشان غیر زبان پارسی چیزی دیگر نمی‌دانستند... از بنده ضعیف التماس کردند تا... این مقدمه ساختم...»

می‌بینیم که نویسنده تصریح دارد بدانکه از هنگام خروج مغول تا روزگار وی حدود سه نسل گذشته بود و لذا مسیحیان آن منطقه نیازمند ترجمه‌ای پارسی از انجیل بوده‌اند. اگر خروج مغول را از نخستین هجوم‌های آنان به ماوراءالنهر (ح ۶۱۶ ق) در نظر بگیریم و مطابق گفته گردآورنده، سه نسل از مسیحیان را در شمار آورده و به‌صورت میانگین برای هر نسلی ۲۵ سال در نظر بگیریم، زمان نگارش این اثر به سالهای پایانی سده هفتم هجری بازمی‌گردد. این دوره تقریباً مصادف با حکومت غازان خان (۶۹۴-۷۰۳ ق) بوده است که پیش از این گفتیم کار را به مسیحیان و یهودیان و بوداییان سخت گرفته و حتی پرستشگاههای آنان را — به‌ویژه در تبریز — ویران کرد. اینکه گردآورنده دیاتسرونِ فارسی از تقلب احوال روزگار گلایه می‌کند با رویدادهای آن دوره سازگار است.

نکته دیگر اینکه گردآورنده دیاتسرونِ فارسی در نوشته خود از شهر تبریز به‌عنوان «دارالملک» (پایتخت) یاد می‌کند و می‌دانیم که تبریز در دوره حکومت غازان خان پایتخت بوده است (نک: همانجا). از سویی می‌دانیم که اولجایتو به سال ۷۰۵ ق پایتخت را از تبریز به سلطانیه منتقل کرد و شهر تبریز تا مدت‌ها بعد به پایتختی برگزیده نشد؛ بنابراین می‌توان احتمال داد که نگارش اثر پس از سال ۷۰۵ ق نیز نبوده است. از این مقدمات می‌توان گمان برد که نگارش این اثر در میانه سالهای پایانی سده هفتم تا سالهای آغازین سده هشتم هجری (به تخمین: ۶۹۴-۷۰۵ ق) به انجام رسیده است.

۱. زیرونیمو بسیاری از بخشهای اثر را بر پایه چهار انجیل فراهم آورده و در آن جایها تقریباً عین ترجمه انجیل را به دست داده اما برخی توضیحات و بخشها را نیز از دیگر منابع افزوده و لذا متصدی چاپ در آغاز کتاب (ص ۳) یادآور شده که به دلیل آمیختگی دیگر نوشته‌ها با متن انجیل، در سرصفحه‌ها آن را «آلوده» خوانده است (با عبارت: داستان مسیح اما آلوده) تا خواننده دریابد که عین انجیل اربعه را به دست ندارد.

درباره مترجم و گردآورنده دیاتسرون فارسی از منابع کنونی نمی‌توان به نتیجه قطعی رسید. دکتر رضایی باغبیدی در بخشی از مقدمه خود (ص ۱۹) گمانه‌زنی مسینا درباره گردآورنده را چنین نقل کرده است: «گردآورنده صراحتاً اشاره‌ای به نام خود نکرده، اما در پایان نسخه موجود — پس از انجامه نسخه بردار — در دو جدول، حروف نام و لقب خود را آورده است. اگر حروف خانه‌های این دو جدول را از مرکز به ترتیب در کنار یکدیگر قرار دهیم، نام ایوانیس (یوحنا) و لقب عزالدین به دست می‌آید. شاید این شخص همان عزالدین مظفر، وزیر گسیختو ... بوده باشد که به تقلید از چینیان پول کاغذی را رواج داد.»

این موضوع به نقل از مسینا در مقدمه چاپ نورجهان (ص ۶) با تفصیل بیشتر یاد شده و حتی متذکر شده‌اند که نویسنده احتمالاً از دین اسلام به مسیحیت گرویده است. در اینجا باید بگوییم که گمانه‌زنی مسینا به دلایلی پذیرفتنی نمی‌نماید. نخست اینکه نامهای «عزالدین» و «ایوانیس» از دو جدول مندرج در حاشیه نسخه به دست آمده (برای اصل جدولها نک: چاپ نورجهان، ص ۴) و هیچ استدلال محکمی نمی‌توان ارائه کرد که این نامها مربوط به گردآورنده اثر باشد.

دوم اینکه گردآورنده چنین اثری قاعدتاً می‌بایست آشنایی کافی با مسیحیت و انجیل داشته باشد؛ ولی آنگونه که از قراین برمی‌آید عزالدین مظفر بن محمد بن عمید، مسیحی نبوده و چنانکه در نسبش می‌بینیم پدرش نیز «محمد» نام داشته است (نک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۵۵؛ ایران و جهان از مغول تا قاجاریه، ص ۴۹). از سویی آنگونه که زنده‌یاد عباس زریاب خوئی در مقاله «سه نکته درباره رشیدالدین فضل‌الله» (صص ۱۲۵-۱۲۶) اشاره کرده است، در آن دوره القاب مختوم به «دین» را جز برای مسلمانان به کار نمی‌بردند. ضمناً عزالدین مظفر سال‌ها شغل استیفاء — و مشاغل مرتبط با آن — را در منطقه فارس برعهده داشته و در آنجا مستقر بوده است (نک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۸۷) در حالی که گردآورنده دیاتسرون فارسی تصریح دارد که از تبریز به شمال و شمال شرقی ایران افتاده است.

بنابراین، نوشته استاد افشار در دیباجه ایشان (ص ۱۲) مبنی بر اینکه مترجم و گردآورنده اثر تاکنون ناشناخته مانده درست می‌نماید و درج نام «عزالدین یوحنا» به‌عنوان نویسنده بر روی جلد کتاب جای سخن دارد و خود مسینا

نیز چنین نکرده است.

اما درباره متن کتاب باید گفت که با توجه به کهن بودن اثر، بیش از هر چیز از دیدگاه زبانی و برخی آگاهیهای اجتماعی برای کسانی که با زبان و ادبیات کهن فارسی سر و کار دارند سودمند است. اهمیت آن چندان بوده که زنده‌یاد علامه دهخدا این متن را یادداشت برداری کرده و بسیاری از واژگان دیرپاب متن (مانند «خمانه»، «دهار»، «سفر»، «شفنین»، «کماسی»، «ماک»، «نغول»، «نهله») جزو موارد «یادداشت مؤلف» در متن لغتنامه دهخدا وارد شده است. در دو مقدمه استاد افشار و دکتر رضایی باغبیدی نیز بسیاری از ویژگیهای اثر مورد بررسی قرار گرفته است. ما در اینجا به برخی از مواردی که در آن نوشته‌ها یاد نشده اشاره خواهیم کرد:

در صفحه ۲۸۲ اصطلاح «بزر فروش» (بزر: روغن چراغ) به معنی کسی که روغن چراغ می‌فروشد درج شده: «... از روغن چراغ شما بما بدهید که چراغهای ما خفته است. حکیمان گفتند این روغن که ما داریم ما را و شما را بس نکند؛ بروید پیش بزر فروشان و بخرید.»

در صفحه ۳۰۶ تعبیر «جفت ایمد راندن» آمده: «کیست از شما که بنده [ای] دارد که جفت ایمد براند یا گوسفندان بچراند.» واژه «ایمد» برابر با «گاوآهن» است؛ چنانکه در همین متن (ص ۱۶۲) از «چوب ایمد» نام برده شده است. از عبارت پیش گفته چنین برمی‌آید که «جفت ایمد» به معنی «گاو جفت» است (نک: المرشد فی الحساب، نسخه کتابخانه مجلس، ص ۳۲۴) که در عربی و برخی متون فارسی به صورت «عوامل» ضبط شده است.

در ص ۳۵۰ تعبیر «کله سر» آمده: «و او [مسیح] را آوردند بجای که نامش جلجله خوانند — یعنی کله سر — و به عبری گاگولتا.» تعبیر «کله سر» در برخی از متون کهن فارسی به کار رفته ولی از فرهنگهایی چون لغتنامه دهخدا و فرهنگ معین (نیز: ذیل فرهنگهای فارسی) فوت شده است. فقط در لغتنامه دهخدا در ذیل مدخل «کله» و به عنوان یک معنی فرعی به نقل از فرهنگ لغات علمبانه جمالزاده به «فرق سر» معنی شده که درست و دقیق نیست. برای نمونه در کلیات شمس تبریزی (ج ۴، ص ۲۱۵) آمده است:

کله سر را تهی کن از هوا بهر میش
کله سر جام سازش کان می جامیست آن



که به دلیل گذشت سالها از چاپ آن و همچنین منتشر نشدن در ایران به دشواری به دست می‌آید.

کتابنامه

امپراطوری صحرائوردان، رنه گروسه، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳ ش. ایران و جهان از مغول تا قاجاریه، عبدالحسین نوائی، تهران، هما، ۱۳۷۷ ش.

پیمان تازه خداوند و رهاننده ما عیسی مسیح (عهد جدید)، ترجمه هینری مرتین، ۱۸۱۵ م. چاپ با این عنوان فرنگی: *NUVUM TESTAMENTUM*, Henrico Martyno, Petropoli, 1815.

تاریخ مغول، عباس اقبال آشتیانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۴ ش.

داستان مسیح ← *Historia Christi Persice* دیاتسرون، گردآورنده ناشناس، تهران، نورجهان، ۱۳۳۶ ش. دین و دولت در ایران عهد مغول، شیرین بیانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷ ش.

ذیل فرهنگهای فارسی، علی رواقی و مریم میرشمسی، تهران، هرمس، ۱۳۸۱ ش.

«سه نکته درباره رشیدالدین فضل‌الله»، عباس زریاب خوئی، مجموعه خطابه‌های تحقیقی درباره رشیدالدین فضل‌الله همدانی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۰ ش، صص ۱۲۳-۱۳۵.

فهرستواره کتابهای فارسی [ج ۳]، احمد منزوی، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۲ ش [ج ۲].

قاموس کتاب مقدس، ترجمه و تألیف مستر هاکس، تهران، اساطیر، ۱۳۷۷ ش [افست چاپ ۱۹۲۸ م بیروت].

کلیات شمس، جلال‌الدین محمد مشهور به مولوی، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۸ [ج ۴].

Historia Christi Persice, P. Hieronymo Xavier, Lvgdvni Batavorvm, CXXXIX.

۱. در داستان مسیح (ص ۴۷۶) به «کاسه سر» ترجمه شده است.

۲. هنری مارتین در تحریر دوم خود از ترجمه عهد جدید (ص ۲۳۳ چاپ ۱۸۷۶ م) نیز همین واژه «رود» را به کار برده است.

۳. نام این شخص در قاموس کتاب مقدس (ص ۵۳۴) به صورت «شمعون قیروانی» ضبط شده است. عبارت «یعنی دیهکانی» جزو معنی‌کرده‌های مترجم است که نمونه‌های دیگری نیز دارد.

«جلجله» همان جایگاه مصلوب کردن عیسی مسیح است که در قاموس کتاب مقدس (ص ۲۸۷) ذیل مدخل «جلجتا» از آن گفتگو شده و معنی لغوی آن «جمعمه» است.^۱ از اینجا روشن می‌شود که «کله سر» بمعنی «جمعمه» می‌باشد.

در صفحه ۳۳۴ واژه «سیلگاه» آمده: «[عیسی] با شاگردان خود بدر آمد سوی سیلگاه قدرون». این عبارت در پیمان تازه خداوند (ص ۲۰۱) بدین گونه ترجمه شده: «با شاگردان خود بانطرف رود قدرون رفت.» آنگونه که در قاموس کتاب مقدس (ص ۶۸۸) یاد شده، «قدرون» یک وادی بوده و می‌بینیم که کاربرد واژه «سیلگاه» در ترجمه «وادی» کاملاً برابر با مضمون است، اما واژه «رود» نمی‌تواند چنان معنایی را برساند.^۲ این واژه کم‌کاربرد است و گمان می‌رود که نسبت به واژه «مسیل» گزینه مناسب‌تری باشد.

یک نکته را نیز در اینجا یادآور شویم و آن اینکه دیاتسرون فارسی از دیدگاه ترجمه نیز قابل توجه است و تا جایی که از راه مقایسه با دیگر ترجمه‌ها می‌توان دریافت، در برخی موارد از دیدگاه درستی ترجمه حتی بر ترجمه‌های متأخرتر می‌چربد؛ چنانکه در واژه سیلگاه دیدیم. نثر ادبی آن نیز استوارتر از ترجمه‌های متأخر می‌نماید؛ منتها از دیدگاه روان بودن و آسان خوانی برای خواننده ناآشنا با متون فارسی دشوارتر است. برای نمونه به عبارت زیر از صفحه ۳۵۰ توجه شود: «و چون رفتند در راه دیدند شخصی نامش شمعون قوریانی — یعنی دیهکانی^۳ — از دیه پدر اسکندروس وروفس آمده بود. او را بیگار گرفتند تا چوب صلیب آویختن بگیرد.»

این بند در پیمان تازه خداوند (ص ۶۰) بدین گونه ترجمه شده است: «و در اثناء بیرون رفتن ایشان قورینی را که مسمی بشمعون بود یافته بجهت برداشتن صلیبش او را به جبر گرفتند.»

ترجمه همین بخش در داستان مسیح (ص ۴۷۶) بدین گونه آورده شده است: «بنابرین شمعون نام مردی را که از دیه می‌آمد کرایه کردند که مسیح را در برداشتن معاونت کند.»

می‌بینیم که تعبیر «به بیگار گرفتن» از «به جبر گرفتن» و «کرایه کردن» مناسب‌تر و زیباتر است.

سخن پایانی اینکه با چاپ این متن، یکی از منابع کهن زبان فارسی در دسترس پژوهشگران نهاده شده است. متنی

ایتز پرسیکوم (سفر به ایران)، ایشتوان کاکاش
زالانکمنی و گئورگ تکتاندر فن در یابل، ترجمه
محمود تفضلی، همراه با نسخه عکسی آلمانی چاپ
۱۶۰۹، تهران، کتابسرا، ۱۳۸۸ش.

اعظم هدایتی*

شاه عباس صفوی برای ایجاد زمینه مناسب سیاسی، سر
آنتونی شرلی را به سفارت نزد دربارهای اروپا فرستاد تا
به آنها پیشنهاد اتحاد سیاسی و نظامی و دادن مزایای
تجاری کند. شاه عباس به سلاطین اروپا نوشته بود که
به علت علاقه به ملل مسیحی و نفرت از ترکان دشمن
مشترک، مایل است با آنان روابط سیاسی برقرار کند و
از این رو خواستار شده بود که ملل مسیحی قراردادهای
دوستانه خود را با ترکان لغو کنند و بازرگانان اروپایی
نیز قراردادهای خود را با ترکان در زمینه فروش اسلحه
به هم بزنند و سلاطین اروپا با یکدیگر متحد شوند و از
طرف غرب، خاصه مجارستان، به ترکان حمله کنند و
ملل اروپا نیز به ایران سفیر بفرستند و قرارداد دوستی
ببندند و ایران هم در مقابل شصت هزار تنگچی و هر
مقدار سواره و پیاده که لازم باشد برای جنگ آماده کند
و چنانکه سلاطین اروپا به جنگ با ترکان برخیزند ایران
نیز از مشرق به خاک عثمانی حمله ور گردد.

هیأت سفارت پس از شش ماه اقامت در مسکو، به
علت سنگینی باری که به همراه داشت، از راه ولگا به
آرخانگلسک در شمال روسیه رفت و مدت یک ماه نیز
برای تهیه آذوقه در این شهر ماند و سپس روی به سوی
آلمان نهاد و در پراگ به حضور رودلف دوم پادشاه آلمان
رسید (پاییز ۱۰۰۹ق/۱۶۰۰م). رودلف از هیأت سفارت
به خوبی و گرمی پذیرایی نمود، ولی پیشنهاد اتحاد با
ایران را بر ضد عثمانی با احتیاط پذیرفت و به آنتونی
شرلی توصیه نمود که نامه‌های سلاطین اروپا را همراه
پیکهای سیاسی ارسال دارد، زیرا دربارهای اروپا جرأت
ورود در اتحادیه‌های سیاسی بر ضد دولت عثمانی را
ندارند. شرلی این نصیحت را نپذیرفت، ولی حق با رودلف
بود. رودلف به همان گرمی و نرمی، هیأت سیاسی ایران
را اجازه حرکت داد و هنگام عزیمت هیأت، پنجاه قطعه
ظروف نقره گوناگون به شرلی بخشید و دو هزار دوکا برای
مخارج سفر پرداخت و به هر یک از همراهان او نیز جام
نقره‌ای مطلا و دوپست دوکا مسکوک طلا داد.

وقتی شاه عباس از بازگشت سر آنتونی شرلی نومید شد،
برادرش رابرت را به سفارت از جانب خویش به دربارهای
اروپا فرستاد. در کراکوی، پایتخت لهستان در آن روزگار،
وازا پادشاه آن کشور ایشان را به گرمی تمام پذیرفت. این
پادشاه با ایران و هنر این سرزمین آشنایی تمام داشت،
زیرا در سال ۱۶۰۵م تاجری ارمنی به نام موراتو ویتز را
جهت تهیه قالی برای کاخهای سلطنتی لهستان به ایران
فرستاده بود و تاجر ارمنی در کاشان، زیر نظر خود، قالیها
را سفارش داده و در بعضی از آنها علایم سلطنتی لهستان
را در نقشه قالی گنجانده بود. هنوز چهار تخته از این
قالیها که دوتای آنها نقش عقاب سلطنتی لهستان را دارد
در موزه رزیدنتس مونیخ نگهداری می‌شود.

در پراگ نیز رودلف دوم پادشاه آلمان مقدم سفیر
ایران را گرمی داشت و به رابرت شرلی، به مناسبت
خدمتاتش در جنگ با ترکان عثمانی، مقام شوالیه و عنوان
کنت پالاتن داد و نامه‌ای در تحسین و توصیف خدمات
رابرت شرلی به جیمز اول پادشاه انگلستان نگاشت. پس
از عزیمت آنتونی شرلی و حسینعلی بیک از پراگ، رودلف
دوم برای کسب اطلاعات بیشتر از حقایق مربوط به ایران
و مقاصد شاه عباس در مورد اتحاد دو کشور بر ضد دولت
عثمانی، بهتر آن دید که هیأت سفارتی به ایران گسیل
دارد. ریاست این هیأت را به یکی از بزرگان ترانسیلوانیا
به نام ایشتوان کاکاش دو زالونکمنی (Istvan Kakach
de Zalonkemeny) تفویض نمود. وی از جانب رودلف
دستور داشت که با شاه عباس قراردادی بر ضد سلطان
عثمانی منعقد سازد و از شاه ایران قول بگیرد که تا تبریز
را تصرف نکرده است، با ترکان عثمانی صلح نکند. کاکاش
همچنین مأموریت داشت که در مسکو با تزار روسیه،
بوریس گودونوف، درباره اتحاد ایران و آلمان مذاکره کند
و تزار را نیز به شرکت در این اتحاد تشویق و ترغیب
نماید.

سفیر آلمان در ۸ ربیع‌الاول ۱۰۱۱/۲۷ اوت ۱۶۰۲، با
اعضای سفارت، از پراگ به سوی مسکو عزیمت نمود و روز
۲۳ جمادی‌الاول به مسکو رسید و پس از مذاکرات لازم با
تزار، به سوی ایران روانه شد و از هشتراخان (استراخان)
به کشتی نشست و پس از ۳۱ روز دریانوردی در ۲۷
صفر سال ۱۰۱۲ به شهر لنگرود در گیلان رسید و از آن
* کارشناس ارشد تاریخ و دبیر تاریخ منطقه ۴ تهران



شهر، پیکی به اصفهان فرستاد تا ورود سفیر اعلیحضرت رودلف دوم امپراتور آلمان را اعلام کند. در آن روزها شاه عباس در اندیشه حمله به آذربایجان و تصرف تبریز از چنگ ترکان عثمانی بود، از این رو، رابرت شرلی را مأمور پذیرایی از سفیر کرد. رابرت شرلی به لنگرود رفت تا هیأت سیاسی آلمانی را به اصفهان به نزد شاه عباس ببرد، ولی ایشخوان کاکاش از اعضای سفارت به مناسبت بدی هوا و ناسازگاری آب و غذا و احتمالاً پشه مالاریا به سختی بیمار شد و چون به لاهیجان رسیدند سفیر و سه تن از همراهانش در گذشتند. کاکاش در بستر مرگ، یکی از اعضای سفارت را به نام گئورگ تکتاندر فون در یابل (Georges Tectander Von Der Jabel) را به جانشینی خود و ریاست هیأت معین کرده بود. رابرت و تکتاندر و همراهانش از لاهیجان به سوی قزوین به راه افتادند، اما چهار تن دیگر از اعضای سفارت از بیماری و ناتوانی در راه ماندند و چون به قزوین رسیدند فقط تکتاندر مانده بود و یک نفر دیگر به نام گئورگ آگلاستس که او نیز در قزوین به بیماری مخملک درگذشت و تنها تکتاندر ماند و مترجم ایرانی به زبان روسی که تکتاندر او را در لاهیجان استخدام کرده بود و سفیر به زحمت می‌توانست حرفش را به روسی به او بفهماند. شرلی هم از او جدا شد و سفیر و مترجم با یکی از بزرگان برای دیدن شاه عباس به تبریز رفتند. ورود وی به تبریز مصادف شد با تصرف تبریز به دست شاه عباس. پادشاه ایران با یک شبیخون در اختفا و با سرعت تمام، خود را به تبریز رسانده و آن شهر را پس از بیست سال تسلط بیگانه تصرف کرده بود. تکتاندر در کتابش به نام ایتپر پرسیکوم روز ورود به تبریز و رسیدن به حضور شاه را به تفصیل شرح داده است. او در مورد بازگشت به آلمان و خاتمه مأموریتش نیز بیان دل‌انگیزی دارد: «پس از اتمام این اتفاقات [جنگ با ترکان عثمانی در ارمنستان و فتح ایروان به دست ایرانیان] اعلیحضرت شاه مرا به حضور خود خواند و اعلام داشت که زمان بازگشت من به حضور سرور بسیار عالی‌قدم اعلیحضرت امپراتور فرا رسیده است تا پاس‌نامه‌ها را ببرم و برای این منظور مهدی‌قلی بیگ را نیز به عنوان سفیر برای همراهی با من تعیین کرده است. یک دست جامه سلطنتی ایرانی که خودش آن را پوشیده بود، یک اسب عربی و نهصد

سکه که بیشتر آنها با تصاویر اعلیحضرت امپراتور یا الکتور ساکس یا پادشاه اسپانیا مزین بود، به من اعطا کرد. به‌علاوه شمشیر ایرانی را که قبلاً درباره آن اشاره کرده‌ام به من بخشید و سرانجام به طور رسمی برای خداحافظی به اتفاق سفیر ایرانی به حضور شاه پذیرفته شدیم.»

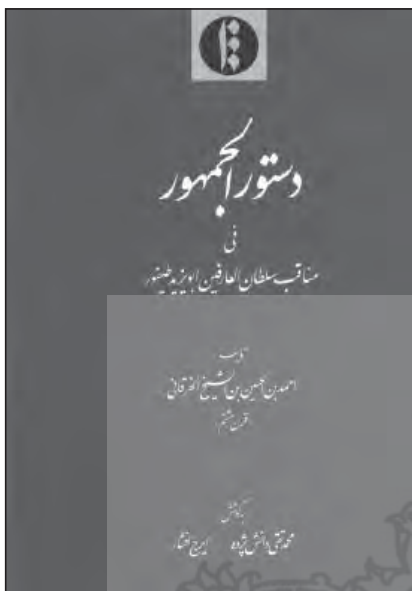
باری، تکتاندر و مهدی‌قلی بیگ از شاه اجازه حرکت گرفتند و روی به راه نهادند و هشت ماه بعد به مسکو وارد شدند. تکتاندر شرحی درباره حوادث راه و وقایعی که در مسکو پیش آمده نوشته است. ولی بدبختانه سفیر ایران، مهدی‌قلی بیگ، مثل دیگر سفیران ایرانی، هرگز از مأموریت‌های خود مطلبی ننوشته و اثری بر جا نهموده است. باز هم به کمک سفرنامه تکتاندر است که می‌دانیم شاه عباس پیش از این سفیری به روسیه فرستاده بود و تکتاندر و مهدی‌قلی بیگ این سفیر را — که از اسمش هم بی‌خبریم — در غازان ملاقات کرده‌اند و آن سفیر به این دو گفته است که تزار روسیه چند هزار سپاهی با تفنگچیان شایسته و چندین عراده توپ به یاری شاه عباس فرستاده تا قلعه دربند را محاصره کنند و مخصوصاً از شاه خواهش کرده که از جنگ با سلطان عثمانی دست نکشد. به درستی نمی‌دانیم که میزان کمک روسها به ایران در جنگ با ترکان عثمانی، آن هم در نخستین نبردها که در سال ۱۰۱۲ق شروع شده چه بوده، ولی ظاهراً یکی از دلایل شاه عباس در ارسال مهدی‌قلی بیگ به روسیه این بوده که از کمکهای وی به ایران تشکر نماید و تزار روسیه را از موفقیت‌های درخشان خویش در جنگ با ترکان عثمانی آگاه سازد. بوریس گودونوف تزار روسیه سفیران آلمان و ایران را بسیار گرامی داشت و نامه‌ای به توسط تکتاندر برای رودلف دوم نوشت.

مهدی‌قلی بیگ و همراهانش در ربیع‌الاول سال ۱۰۱۳/ اوت سال ۱۶۰۴، از مسکو خارج شدند و از راه دریای بالتیک عزم کشور آلمان کردند. البته این را هم می‌دانیم که سفیر ایران (که ظاهراً زینل خان شاملو نیز همراه وی بوده) مدتی در پراگ پایتخت رودولف دوم گذرانده و یکی از نقاشان آلمانی مشهور آن زمان به نام آگیدیوس سالرس در حدود سالهای ۱۰۱۳ و ۱۰۱۴، تصویری از او و از زینل خان کشیده است. این آخرین اطلاعاتی است که از مهدی‌قلی بیگ داریم، زیرا سرنوشت او نیز مبهم



دستورالجمهور فی مناقب ابویزید طیفور، تألیف
احمدبن الحسینی الشیخ الخرقانی، به کوشش
محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار، مرکز پژوهشی
میراث مکتوب، ۱۳۸۸ش.

علیرضا ذکاوتی قراگزلو



بایزید بسطامی از نامی‌ترین عارفان ایران است و از دیرباز
نامش با شطح و طامات درآمیخته؛ چنانکه حافظ گوید:

خیز تا خرقه صوفی به خرابات بریم
شطح و طامات به بازار خرافات بریم
بهر رندان قلندر به رهاورد سفر
دلق بسطامی و سجاده طاعات بریم

قدیم‌ترین مأخذ مستقل درباره وی کتاب‌النور محمد
سهلکی (۳۷۹-۴۷۷ق) است که ترجمه آن را دکتر
محمدرضا شفیعی کدکنی به نام دفتر روشنایی منتشر
کرده است و طبق آنچه نوشته‌اند، قرار است تصحیح
دقیقی از متن عربی هم عرضه گردد.

به هر روی کتاب مورد بحث ما به قلم یکی از احفاد
خرقانی و به پیشنهاد یکی از نوادگان «صاحب سجاده»
بایزید در اوایل قرن هشتم نوشته شده، ظاهراً تنها متن
مستقل فارسی در این باب باشد. البته هیچ کتاب عرفانی و
ادبی و حتی تاریخی و اعتقادی وجود ندارد که در آن نامی
از بایزید نیامده باشد، گرچه به عنوان انتقاد. این کتاب
که تصحیح آن ماجرابی داشته (ص سی) اکنون به همت
استاد ایرج افشار عرضه می‌شود و هیچ نباشد، به لحاظ
زبان و نثر و فواید لغوی و مواد تاریخ اجتماعی که در آن

و نامعلوم مانده است و نمی‌دانیم پس از عزیمت از پراگ
چه بر سر او آمده است.

حدوداً دو سه سال بعد از این جریانها بود که رابرت
شرلی به عنوان سفیر دولت ایران در دربارهای اروپایی
من جمله دربار رودلف دوم تعیین شد و در ۱۰۱۸ق/
۱۶۰۹م در شهر پراگ به حضور رودلف رسید و رودلف
وی را مقام شوالیه و عنوان کنت دوپالاتن بخشید.

از آن پس، شاه عباس همیشه منتظر بود که امپراتور
آلمان و دیگر سلاطین اروپا با هم متحد شوند و بر
ترکان عثمانی بتازند. او به رودلف اعتقاد خاصی داشت و
تصویری از وی در اتاق مخصوص خود نهاده بود، اما وقتی
در سال ۱۰۱۶ق/۱۶۰۷-۱۶۰۸م شنید که رودلف دوم با
ترکان عثمانی صلح کرده بسیار متأثر و خشمگین شد و
چند بار به سفرای اسپانیا و پاپ ناخشنودی خود را از
رفتار رودلف و دیگر سلاطین اروپا اظهار داشت.

ایتر پرسیکوم در سال ۱۶۰۹م به زبان آلمانی در شهر
آلتنبورگ منتشر شد. شارل شفر ترجمه فرانسوی آن را همراه
با مقدمه و یادداشت و پیوسته‌هایی تهیه و در سال ۱۸۷۷ در
پاریس منتشر کرد. محمود تفضلی این ترجمه فرانسوی را به
فارسی برگرداند و در ۱۳۵۱ در تهران منتشر کرد.

و اینک به بهانه چهارصدمین سال ارتباط سیاسی
ایران و مجارستان، ترجمه محمود تفضلی دوباره با
افزودن ترجمه چند سند و چاپ عکسی نسخه آلمانی
۱۶۰۹ و پیشگفتار دکتر گئورگی بوتسین، سفیر جمهوری
مجارستان در تهران، منتشر شده است.

از آنجا که محمود تفضلی متن فرانسوی را ترجمه
نموده بود، تلفظ همه نامها به زبان فرانسوی و نه آلمانی
است و حتی نام تکتندر به صورت ژرژ آورده شده است.
گمان می‌رود ترجمه جدیدی مورد نیاز باشد. صفحه‌شمار
چاپ عکسی، بلکه چاپ آلمانی، بی‌اشتباه نیست و ظاهراً
افتادگیهایی دارد که با توجه به رکابه‌های آلمانی که در
همه صفحات وجود دارد، باید در چاپخانه رخ داده باشد.
چاپ کتاب تمیز است اما هیچ اطلاع نسخه‌شناختی
از نسخه‌های موجود از کتاب و اندازه چاپ عکسی داده
نشده است که به دلیل کم‌توجهی مترجم مرحوم و ناشر
سابق و لاحق به نسخه‌شناسی اثر است.



هست یقیناً برای اهل تحقیق قابل تأمل خواهد بود.

از منابع این کتاب هفده مورد را بر شمرده‌اند و عجیب است که نامی از تذکرة‌الاولیاء عطار در میان نیست؛ آنکه فصل مفصلی راجع به بایزید دارد.

در حکایتی از این کتاب بایزید آرزو می‌کند که کاش از هر پیشه‌وری یکی پیش ما بودی تا شفیع دیگران شدی (۹۲) به گمان من این عبارت ربط صوفیه را با پیشه‌وران نشان می‌دهد.

در عبارتی دیگر از این کتاب از قول بایزید (ص ۱۷۹) که اعتراض بر مالهای هنگفت شبهه‌ناک است همو در عکس‌العمل واضح می‌گوید: «گرسنگی ابری است که باران حکمت می‌بارد» (ص ۱۷۴) و این گفته کسانی را تأیید می‌کند که اندیشه‌های صوفیانه را از تأثیرات ریاضتها و گرسنگی کشیدن‌ها می‌انگارند؛ حال آنکه عقل سلیم، تن سالم و تغذیه مناسب را شرط اول روحیات معتدل و فکر خلاق می‌داند.

ما در این گفتار از باب اینکه نمونه‌ای از فواید کتاب را نشان داده باشیم، بعضی یادداشتهای را از لحاظ خوانندگان می‌گذرانیم؛ با این توصیه که متن کتاب را حتماً ببینند. بعضی اغلاط چاپی که به چشم خورد اصلاح می‌شود.

- ص ۱۶: «صیرورة» غلط «صرورة» صحیح است.
- ص ۲۵: در قافیة شعر ظاهراً «چشم» و «خشم» باید جابه‌جا شود.

- ص ۲۹-۳۰: یکی از کرامات بایزید این بود، که تشخیص داده مسافر، تیمم دارد و وضو ندارد [یا غسل واجب بر گردن دارد] که این البته از باب فراست است.

- ص ۴۶: ... بایزید مدتی با مجاهدان صحبت داشته و شمشیر زده و کافر کشته...

- ص ۶۱: در هفت‌سالگی بایزید، مردان خدا از کوه لبنان برای ترک او می‌آیند [در سن کمال هم هفت مردان جبل لبنان او را به قطبی برگزیدند (۲۴۸)].

- ص ۹۰: «ترک گبر». در اینجا گبر به معنی مطلق کافر است.

- ص ۱۰۳: «محبوب» غلط و «محبوب» صحیح است.

- ص ۱۳۰: شخصی پیش بایزید رفت تسبیحی در دست، شیخ گفت ای پسر تسبیح دو دار تا به یکی نیکی شمردی و به یکی بدی.

- ص ۱۴۹: مرد محقق باید نه قراء؛ از قراء چیزی نیاید. تا

مرد عیاری نکند این حدیث از وی در دست ناید.

- ص ۱۵۸: حجاب زاهدان زهد است و حجاب عابدان عبادت و حجاب عالمان علم.

- ص ۱۷۰: دنیا عوام راست و آخرت خواص را؛ و حضرت احدیت عارفان را و اهل اختصاص را.

- ص ۱۷۱: سخت‌ترین عقوبتی بر تن غفلت است.

- ص ۱۸۶-۱۸۷: قبض دلها در بسط نفوس است و بسط دلها در قبض نفوس ...

گه با کف پرسیمم و گه درویشم

گه با دل پرنشاط و گه دلریشم

گه بازپسین خلق و گه در پیشم

من بوقلمون روزگار خویشم

- ص ۱۹۲: در میان خانه شیخ دکه‌ای بود و آن را به کاهگل بیندوده بودند. مردی لشکری در این سرای شیخ درآمد و بر آن دکه نزول کرد. شیخ بر سرای آمده جندی را بر دکه دیدی در میان سرای. آن کاهگل تفحص کردند گاه در آن شبهت بود. چون آن لشکری بیرون آمد شیخ فرمود تا آن کاهگل را از دکه برکنند. لشکری چون باز آمد رخت خود برگرفت و به جایی دیگر نقل کرد. شیخ فرمود آن گاه او را اینجا آورده بود [شاید هم چون دیگر دکه قابل استفاده نبوده، آن لشکری رفته است].

- ص ۲۰۱: نقل است که بایزید وقتی از حج بازگردید در همدان تخم کاجیره خرید و به جای پسته به بسطام آورد. دو مورچه در میان آن بودند. باز با همدان رفت و آن مورچگان را با همان موضع برد.

- ص ۲۰۵: خادمه بایزید خدا را در خواب دید که می‌گوید: «الناس کلهم یطلبون غیری ما خلا ابن یزید فانه یطلبنی».

- ص ۲۱۵: بایزید گفت روزی در خاطر بگذشت که من امروز بزرگ عصر خودم روز چهارم مردی را دیدی یک چشم فرو خوابانیده بر مرکبی می‌آمد... به من بازنگریست گفت مبادا که چشم فراز کرده باز کنم و بسطام و اهل بسطام و بایزید را غرق کنم... گفتم از کجا می‌آیی؟ گفت سه هزار فرسنگ راه قطع کرده‌ام... ای بایزید دل نگاه دار! و روی برگردانید و برفت.

- ص ۲۱۵: مردی که او را هم چشم ظاهر و هم چشم باطن هر دو بینا بود به پیش بایزید درآمد و گفت ای بایزید اگر به گوشه چشم به خشم به تو باز نگرم ترا با هر

کس در این بسطام‌اند نیست کنم، شیخ گفت همه جویها و رودها چون به دریا رسد نیست شود!

- ص ۲۱۶: قَرَاءَ را بگو یا چنان باشد که می‌نمایی یا چنان نما که هستی.

- ص ۲۲۰: پنجاه سال خلق را به حق خواندم اجابت ندیدم ایشان را بگذاشتم و به حضرت رفتم همه را آنجا دیدم پیش از من رسیده.

- ص ۲۲۴: اسراری که بود به کلمه درآمد و اسراری که به کلمه در نیامد به حروف مقطع بگفتند. پس اسراری بود که به حروف هم در نیامد...

- ص ۲۲۹: بایزید در استغراق چنان بود که مریدی داشت که بیست سال در خدمت او به سربرده بود و هر وقت شیخ او را طلب داشتی از او پرسیدی نام تو چیست!

تا حلقهٔ بندگیت در گوشم شد

جز نام تو نامها فراموشم شد

- ص ۲۳۲: آنکه عایشه گفت: «من زعم أن محمداً رأى ربه بعین رأسه فقد اعظم الفریة علی الله» مقصود آن است که از فرق تا قدمش دیده بود.

- ص ۲۳۷: روزی گبری چیزی بر دست درویشی پیش شیخ فرستاده بود با سلامی به هم. شیخ جواب سلام درویش و گبر باز داد و از برکات آن جواب گبر مسلمان شد و شیخ به زیارت این نو مسلمان شد و به روزگار او تیمن کرد.

- ص ۲۳۷: روزی بایزید در راهی می‌رفت کودکی سیاه را دید در لای سیاه افتاده... ناگه مادر آن کودک از گوشه‌ای در دوید و خود را در میان آن لای سیاه افکند و آن کودک را در ربود و برفت... چون بایزید آن بدید وقتش خوش گشت و به نعره‌زدن ایستاد و می‌گفت: چون شفقت آید آرایش بود، محبت بیاید معصیت ببرد.

- ص ۲۳۸: بایزید گفت یک بار به حج می‌رفتم به کنار دجله رسیدم خواستم که به کشتی گذرم دجله لب به هم آورده گفتم من بدین غره نشوم که مرا به نیم دانگ بگذرانند و من سی سال عمر حزین، نیم دانگ به زبان ببرم. من طالب کریمم نه کرامت. چنانکه حافظ گوید:

شرممان باد از این خرقهٔ آلودهٔ خویش

گر بدین فضل و هنر نام کرامات بریم

- ص ۲۴۵: هر که علمی آموخت تا مردم را تعلیم کند حق

فهم آنش کرامت فرماید و اگر علم آموخت تا طاعت حق به جای آرد، حق تعالی فهم مناجاتش با خود کرامت کند.

- ص ۲۴۶: بایزید گفت: «کفر اهل الهمة اسلم من ایمان اهل المنة.» [«اهل الهمة» بت‌پرستانی هستند که برای تقرب به خدا توجه به بت می‌کردند (زمر) و «اهل المنة» کسانی هستند که بر پیغمبر منت می‌نهادند که اسلام آورده‌اند (حجرات)].

- ص ۲۴۷-۲۴۸: بایزید نفس خود را وعظی می‌گفت که زن سه تا ده روزه از حیض پاک می‌شود و ای نفس بیست سالی است که تو جهد می‌کنی و هنوز پاک نشده‌ای.

- ص ۲۴۸: زنی که بایزید را به دروغ‌گویی متهم کرده بود از غیب زخم خورد و مرد.

- ص ۲۴۹: شغب و شور بر در و درگاه بیش نیست در اندرون پرده هم خاموشی و ادب است.

- ص ۲۵۴: گویند یکی در بایزید بکوفت گفت که «را می‌طلبی؟» گفت: «بایزید را.» گفت: «من بیست سال است که وی را می‌طلبم و نمی‌یابم.» بدان ای درویش که بدین سخن جان گمگشته را می‌خواست و عقل حیران در عبودیت و روح در عظمت متلاشی و خیال در نیافت متواری...

- ص ۲۶۷: «شکی» غلط و «شکمی» صحیح است.

- ص ۲۶۹: روزی شخصی پیش شیخ حاضر بود، حالتی بر شیخ بگذشت باهویت؛ آن شخص پرسید: ای شیخ این چه حالت است که بر تو بگذشت بر من کشف کن. شیخ گفت: به فلان کوه رو آنجا غاری است و در آن غار ما را دوستی است سلام من به وی برسان و این حال بر تو کشف شود. آن مرد بر موجب اشارت برفت. چون به در غار رسید از دهایی عظیم دید در اندرون غار. بترسید و بی‌خود روی در گریز آورد و یک پای کفش آنجا بماند. چون به خدمت شیخ رسید متحیر و خائف بود. شیخ گفت: تو حیوانی را دیدی و کفش نگاه نتوانستی داشت، کشف اسرار رجال چون نگاه می‌داری؟

- ص ۲۷۲: مدتی نفس را به درگاه حق تعالی می‌بردم و او می‌گریست چون مدد حق در رسید، نفس مرا می‌برد و می‌خندید.

- ص ۲۷۴: پرسیدند که می‌شنویم بایزید از هفت مردان است، گفت من هر هفتم!

- ص ۲۷۷: مردی پیش بایزید آمد و گفت می‌گویند تو



مرا گفتند «من ربک؟» گفتم: اگر من صدبار بگویم که خداوند اوست تا او نگوید بایزید بنده من است فایده‌ای نباشد [این شبیه آن حکایت است که نزد شمس تبریزی کسی مدعی شد که به چندین دلیل خدا را اثبات کرده است شمس گفت: مردک خدا ثابت است برو بندگی خود را ثابت کن].

- ص ۳۰۱: معراج مصطفی... از آنجا در گرفتند که در ابتدای کارش «محمد امین» می‌خواندند از اینجا در نبوتش کشیدند و از نبوت در رسالت کشیدند. آنگاه ترقی کرد تا به فقر [الفقر فخری] رسید.

- ص ۳۰۱: انبیاء را معراج ظاهر و باطن بود اولیاء را معراج باطن باشد و بس.

- ص ۳۲۰: روزی صیادی ماهی بگرفت. ماهی در سخن آمد، گفت: مرا از تسبیح گفتن منع می‌کنی؟ ماهی دیگر وی را جواب داد: «اتمن علی الله بتسبیحک؟» جان شیرین می‌باید دادن و دم نزن.

- ص ۳۲۶: «مروهیم» غلط و «مروهیم» بی تشدید صحیح است.
- ص ۳۲۸: «ترکمانی موی در گبری سفید کرده» گبری در اینجا مطلق کافر است.

- ص ۳۴۱: گفته‌اند که اگر حق تعالی موسی را به قول «لن ترانی» بگذاشتی و به گفت «ولکن انظر الی الجبل» درنیافتی و نگه نداشتی آنچه در صعق افتاد در محق افتادی لکن شراب ممزوج به جلاب در قدح عفو بر دست ساقی بفرستاد.

در خاتمه اشاره به این نکته هم لازم است که خاندان بایزید همچون خاندان شاه نعمت‌الله و خاندان ابوسعید ابوالخیر و خاندان ژنده‌پیل و خاندان عبدالله انصاری و خاندان مولوی ... نسلها محترم و متنعم بودند و از کیسه شهرت و کرامت جدشان می‌خوردند و اینجا آن حکایت به ذهن می‌آید که امام جماعتی از بایزید پرسید: تو از کجا می‌خوری؟ بایزید گفت: باید نماز قضا کنم. چون پشت سر کسی بوده است که نمی‌داند روزی‌دهنده کیست (ص ۲۳۷) و این سخن مغلطه‌ای بیش نیست.

حقیقت این است که صاحبان زر و زور در طی قرن‌ها اعم از اینکه اعتقادی به این جور حرفها داشته باشند یا نه، بنا به مصلحت خودشان خانقاهها و مؤسسات مشابه را آباد نگه داشته‌اند.

در سر آب میروی و در هوا می‌پری و در میان بانگ نماز و قامت به مکه می‌روی و باز می‌آیی. شیخ گفت: مرغی و ماهی که ایشان را ثواب و عقاب نیست همین می‌کنند و شیطان به کم از این به مکه می‌شود و باز می‌آید. آنگاه وقتش خوش گشت و گفت مردی مردانه آن بود که مکه پیش او آید و کعبه گرد او طواف کند.

- ص ۲۸۰: آب، روغن را گفت که چرا بر سر من می‌آیی و فوقیت طلب می‌کنی و من از تو فاضل‌ترم. روغن گفت از آنکه من بار گران کشیده‌ام.

- ص ۲۸۳: پرسید از بایزید که پیر تو که بود؟ گفت پیرزنی و آن چنان بود که در غلبات شوق روزی چند به صحرا بودم چون روی به شهر کردم چنان سست بودم که به زحمت راه می‌رفتم در اثنای آن پیرزنی با انبانی آرد پیدا شد و مرا گفت این انبان را با من به شهر آر. به شیری اشارت کردم تا حاضر شد انبان بر پشت شیر نهادم. در راه پیرزن را می‌گویم چون به شهر رسید چه گویی که را دیدی؟ گفت اگر پرسند گویم ظالمی رعنا دیدم. گفتم کدام ظلم و کدام رعنایی؟ گفت شیری که خدا او را تکلیف نکرد بار بر او نهی ظلم نباشد؟ گفتم باشد. گفت دیگر اینکه تو می‌خواهی که مردم ترا به صاحب کرامتی بشناسند این رعنایی نباشد؟ گفتم باشد. و از آنگاه باز توبه کردم.

- ص ۲۸۷: پرسیدند در نماز بودی در سجده توقف بسیار کردی گفت چون «سبحان ربی الاعلی» می‌گفتم جواب «لبیک یا عبدی» دیرتر می‌آمد توقف از آن بود.

- ص ۲۸۷: پرسیدند بایزید را از «لوح محفوظ» گفت «انا اللوح المحفوظ».

- ص ۲۸۸-۲۸۹: یکی پرسید از بایزید که عرش چیست؟ گفت: منم. کرسی چیست؟ گفت: منم. گفت: منم. کرم چیست؟ گفت: منم و خدای را بندگانند به دل جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد... آن همه منم. هر که در حق محو شود آنجا رائی و مرئی یکی است و آن حق است.

- ص ۲۹۳: پرسیدند از بایزید که چرا چندین مدح گرسنگی می‌کنی؟ گفت: اگر فرعون گرسنه بودی هرگز «انا ربکم الاعلی» نگفتی.

- ص ۲۹۵: بایزید را بعد از وفاتش به خواب دیدند از او پرسیدند: حال تو با نکیر و منکر چون بود؟ گفت: ایشان

فهرست اسناد آرشیوهای گرجستان درباره تاریخ ایران، جلد سوم، (اسناد فارسی)، به کوشش گودرز رشتیانی، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۸۸ش.

کوشا گیلانی



این کتاب، جلد سوم از فهرست اسناد متعلق و مرتبط با تاریخ و فرهنگ ایران است که در آرشیوهای کشور گرجستان نگهداری می‌شود. جلد نخست این فهرست به کوشش الکساندر چولوخادزه و جلد دوم و سوم به کوشش پراج گودرز رشتیانی و تلاش مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه چاپ و منتشر شده است. چنان که در مقدمه آمده است، این مجموعه جلد چهارمی نیز خواهد داشت. این کتاب در قطع وزبری، ۳۱۰ صفحه، قیمت ۳۸۰۰ تومان و تیراژ ۳۰۰ نسخه به چاپ رسیده است.

نیازی به تأکید و یادآوری نیست که فهرست‌برداری و انتشار و نمایه‌سازی اسناد چه نقش پراهمیتی در پیشبرد پژوهش‌های امروز دارد؛ به ویژه آن که این آثار در کشوری دیگر نگهداری شود و بسیار دور از دسترس باشد. بر این اساس و با تأکید بر این نکته که ارزش این کتاب

و اهمیت انتشار آن جای بحثی ندارد، تنها بنا به توصیه مؤلف محترم در ذکر معایب و یا ارائه پیشنهاد برای انتشار آخرین جلد از این مجموعه به ذکر نکات آتی مبادرت می‌شود:

ترتیب و تبویب کتاب

مؤلف محترم فهرست را به بیست بخش تقسیم کرده است، اما ملاک این تقسیم‌بندی درست به نظر نمی‌رسد. ابواب کتاب گاه افراد (شاهان و شاهزادگان و فرماندهان: بخش‌های اول تا چهارم)، گاه نوع سند (چون اسناد مالکیت یا قسم‌نامه: بخش‌های ۱۷ و ۱۸) و گاه دوره تاریخی (جنگ ایران و روس و یا بعد از قرارداد ترکمنچای: بخش‌های ۲ و ۳) و گاه موضوع سند است. این آشفتگی در تبویب، پراکندگی اسناد را به دنبال داشته است. به عنوان نمونه، اگرچه فصل ۱۴ به نامه‌های ابراهیم‌خان قراباغی اختصاص یافته است اما چند نامه از او و فرزندش در فصل ۳ هم آمده است. این موضوع درباره نامه‌های علی خان و محمدخان و ... تکرار شده است. عنوان بخش سوم، نامه‌های فرماندهان روسی و مکاتبات با آنان که عملاً نامه‌های کارگزاران و حکام و شاهزادگان گرجی و ایرانی را هم دربر می‌گیرد.

همین‌جا لازم به ذکر است که چون بخش عمده‌ای از تبویب کتاب بر اساس نام افراد است، لازم می‌نمود دست کم به صورت یک پاورقی، درباره نامهایی که فصلی بدانان اختصاص یافته است، توضیح داده شود که آنان شاهزاده و حاکم گرجی و داغستانی هستند یا ایرانی و ...

روش فهرست‌برداری

مهم‌ترین رکن هر سند که تعیین می‌کند که در فهرست مختصر از هر سند چه اطلاعاتی را باید متذکر شد، تعیین نوع سند است. این موضوع مهم به درستی مورد توجه قرار نگرفته است. این امر باعث شده تا مثلاً برای احکام و فرامین شاهان نیز از اصطلاح فرستنده و گیرنده استفاده شود. این موضوع درباره استشهاده‌ها نیز شاهدان و گیرنده به کار رفته و هبه‌نامه شماره ۲۳۶ نیز به غلط با ذکر فروشنده و خریدار و مورد معامله معرفی شده است. اما مهم‌ترین نکته درباره این کتاب آن است که در فهرست هر سند به تقلید از روش فهرست‌نویسی در نسخه‌های



خطی که ابتدا و انتهای یک نسخه به منظور شناسایی نسخه‌های تکراری که گاه ممکن است به ده‌ها و صدها نسخه برسد، ذکر شده است در صورتی که این در حوزه فهرست‌برداری از اسناد کاری زاید است و هیچ کمکی به خواننده و دیگر فهرست‌نگاران نمی‌کند. آنچه در فهرست اسناد به امر یافتن نسخه دیگر کمک خواهد کرد، تنها ذکر تاریخ دقیق سند است. بنابراین آنچه در فهرست حاضر حدود یک‌چهارم حجم کتاب را دربر گرفته است عملاً زاید و بلا استفاده در کار فهرست‌نگاری است.

روش تصحیح و نقل عبارات

لازم به نظر می‌رسد در کار فهرست‌برداری و تصحیح متن اسناد حتی‌الامکان از علائم به جای توضیح استفاده شود. به عنوان مثال در چهار صفحه نخست چهار بار و با سه عبارت متفاوت توضیح داده شده است که بخشهایی از سند فرسوده و غیر قابل خواندن است. مسلماً انتخاب یک علامت می‌تواند از توضیح مکرر جلوگیری کند. در این کتاب بارها از سه نقطه استفاده شده است، اما روشن نیست این موارد ناخوانا بوده است یا برای خلاصه کردن متن به کار رفته است.

اشتباهات تاییبی

متن از اشتباهات تاییبی خالی نیست. برای نمونه در تمام متن «جری ذلک» به صورت «حری ذلک»، «کهف الحاج» و «المعتمرین» به صورت «معتمدین» و «شلتاق» به صورت «سلتاق» آمده است. حرف بای عربی در مواردی از کلمه جدا و «به» نوشته شده است.

نمایه کتاب

کتاب نمایه مشترک اشخاص و اماکن و اصطلاحات در نوزده صفحه دارد. با توجه به وجود اصطلاحات و نامهای نامأنوس برای مراجعان فارسی‌زبان، تفکیک فهرست امری لازم بوده است. چرا که مراجعه‌کننده برای تشخیص آنکه «آریتون»، «خاچیم» و «چین جواد» نام مکان، طایفه یا نام شخص است، باید حتماً به متن

کتاب مراجعه کند. امیدوارم مجموعه نمایه‌های مورد نیاز هر چهار جلد در پایان جلد آخر، به تفکیک، تنظیم و ارائه شود.

نمایه پایانی نیازمند بازنگری جدی است که تنها برای نمونه به چند مورد اشاره می‌شود:

«العیسوی» و «العیسویه» در حرف الف آمده است. نسبت بنوت «ولد» و «ولدان» در نمایه به صورت «اسد ولدان»، «محمدکاظم ولد» و «محمدحسین ولد» و «محمد ابراهیم ولد» آمده است.

از میان اصطلاحات ذکر شده در یک سطر متن (ص ۲)، علفه، علوفه، قنلغا، بیگار، شکار، طرح، دست‌انداز، عیدی، نوروزی، پیشکش، ساوری، گوسفند و سایر سلتاقات (صحیح شلتاقات)، تنها کلمه بیگار و نوروزی (به صورت نوروز) در نمایه ذکر شده است.

در ترتیب الفبایی موجود هیچ یک از نسبت‌های همدانی و مراغه‌ای، صدر اعظم، افشار، قاجار، عربلو، پیری اغلی و دهها نسبت دیگر که بی‌تردید مورد جستجوی محققان خواهد بود، قابل دستیابی نیست. یعنی برای یافتن هر مورد باید تمام فهرست را سطر به سطر دید و یا تمام کتاب را خواند. بدیهی است این موضوع نقض غرض در کار نمایه‌سازی است.

چون ترتیب اسناد در متن فهرست بر اساس تاریخ اسناد نیست، وجود فهرستی بر اساس تاریخ اسناد و نیز نوع سند از کمبودهای نمایه کتاب است. همچنین با توجه به کثرت کاربرد واژگان غیرفارسی و نیز رسم‌الخط متفاوت واژگان روسی و گرجی در متن اسناد، ارائه فهرستی از این کلمات می‌تواند راهگشای دیگر سندپردازان در برخورد با اسناد این حوزه باشد. مانند «غنارال» و «ینرال» (ژنرال)، «ناچالنیک» (رییس)، «موسی» (موسیو)، «کنیاز» (شاهزاده)، «خضر» (خزر)، «لیدناند» (سرلشکر)، «ینوار» (ژانویه)، «مارط» (مارس) و «یولن» (ژوئیه).

در پایان مراجعه به سایت زیر را برای دسترسی علاقه‌مندان به تصاویر و فهرس اسناد آرشیوهای گرجستان مفید می‌دانم:

www.persian.doc.org.ge.



نکاتی درباره‌ی الهی‌نامه و اسرارنامه‌ی عطار، تصحیح دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی

سلمان ساکت^۱

چندی پیش در جستجوی مطالبی، بخت یارم شد و بار دیگر دو کتاب گرانسنگ الهی‌نامه و اسرارنامه را — این بار از روی چاپ انتقادی و بی‌نظیر استاد شفیعی کدکنی — خواندم. در این میان نکاتی به نظرم رسید که شاید در تصحیح و توضیحات کتاب سودمند افتد.

الف. الهی‌نامه

— ص ۱۸۷، بیت ۱۷۵۵:

امام، القصه، چون برداشت آواز

همی دیوانه غنّیای کرد آغاز

هلموت ریتر این بیت را به صورت قیاسی تصحیح و بدین‌گونه ضبط کرده است (ص ۹۹):

امام القصه چون برداشت آواز

همی آن غرنبیدن کرد آغاز

بر اساس نسخه‌بدلهایی که ریتر در پانوشته همان صفحه به دست داده است، مصرع دوم در نسخه F «همی آن اغنیای...» و در نسخه‌های I و A «همی دیوانه غنّیان...» و در نسخه B «مران دیوانه بانگ گاو آغاز» ضبط شده است. بنابراین در هیچ نسخه‌ای ضبط ریتر وجود نداشته و او خود به طور قیاسی آن را تصحیح کرده است.

شفیعی کدکنی در تعلیقات مربوط به این بیت (ص ۵۶۰) پس از ذکر مطالب بالا، این پرسش را مطرح کرده است که «چه‌گونه استاد ریتر این صورت را در متن قرار داده است که حتی از نظر لغوی هم توجیه‌پذیر نیست [؟] زیرا هیچ‌کس غرنبیدن را به صورت غرنبیدن ندیده است و نمی‌شناسد». سپس به بخش نسخه‌بدلها (ص ۴۵۷) ارجاع داده و افزوده است که «روی قاعده‌ای که می‌گویند دشوارترین ضبط نزدیک‌ترین ضبط است، همان صورت عسای را باید مورد توجه قرار داد. از عجایب این که هم امروز، در بخش اعظم روستاهای خراسان بانگ گاو را غنّیای/ غنّبی می‌گویند، از جمله در کدکن، و از متون کهن نیز می‌توان شواهدی برای این کاربرد یافت». شفیعی سپس از تاریخ بیهق، چاپ

زنده‌یاد بهمنیار (ص ۲۵۷) شعر زیر را به عنوان شاهد آورده است:

گاو و دو گوساله و گاوریانی

می حکم کنند اینت نکو ایمانی

تا چند طلب کنی ازو برهانی

از گاو مگر که بس بود غنّیانی

استاد در صفحه ۴۵۷ ذیل نسخه‌بدلهای بیت مورد بحث این ضبطها را ذکر کرده است: S G: همی دیوانه عنان (G: عسان [با دو دندان]) کرد آغاز. A I U: همی دیوانه غنّیان کرد آغاز. F: همی آن اغنیای کرد آغاز. B: مران دیوانه بانگ گاو آغاز. H: همی دیوانه عنان کرد آغاز. T: همی دیوانه عاری کرد آغاز. Q: همی دیوانه عانی کرد آغاز. K: همی دیوانه افغان کرد آغاز. L: بکرد آن دیوانه بانگ گاو آغاز. D: همی کرد او چو بانگ گاو آغاز.

همان‌طور که می‌بینیم ضبط دشوارتر مورد نظر استاد، مربوط به نسخه‌های S و به‌ویژه G است، اما ضبط این نسخه اخیر در تعلیقات (ص ۵۶۰) «عسای» و در بخش نسخه‌بدلها «عسان» (با دو دندان) است که چون به نسخه‌ها دسترسی ندارم، نمی‌دانم کدام یک صحیح است. همچنین استاد احتمالاً بر اساس شعر آمده در تاریخ بیهق از این ضبط هم گذر کرده‌اند و در متن (ص ۱۸۷) واژه «غنّیای» را وارد کرده است، حال آنکه بنده که چند سالی است وقت خود را صرف تصحیح و نوشتن تعلیقات برای این کتاب کرده‌ام (و به‌زودی آن را برای چاپ به مرکز پژوهشی میراث مکتوب می‌سپارم)، ضمن بررسیهای نسخ این اثر — حتی نسخه تاشکند که مرحوم بهمنیار آن را ندیده است — متوجه شدم که واژه «غنّیانی» در تمام آنها «عنّیانی» نوشته شده است و استاد بهمنیار احتمالاً به سبب بدخوانی آن را «غنّیانی» ضبط کرده است. بنابراین ضبط مصرع مورد نظر در تاریخ بیهق به صورت «از گاو مگر که بس بود عنّیانی» خواهد بود. همچنین با توجه به قافیه شدن این واژه با کلمه‌های «گاوریانی، ایمانی، و برهانی» باید پذیرفت که اصل واژه «عنّیان» است که همان بانگ گاو معنی می‌دهد.

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد



اگر ضبط نسخه‌های S و G همان باشد که در نسخه‌بدلها آمده است، دیگر هیچ تردیدی باقی نمی‌ماند که مصرع دوم بیت ۱۷۵۵ در الهی‌نامه باید به صورت «همی دیوانه عنبان کرد آغاز» تصحیح شود. شایان یادآوری است که این ضبط با ضبط سه نسخه U، I و A هم بسیار نزدیک خواهد بود.

ص ۱۸۴، بیت ۱۶۹۹:

که چون گبری تو جانت بی‌درود است

ترا چونین پلی زان سوی رود است

دکتر شفیعی ذیل تعبیر «پل آن سوی رود» آن را کنایه از بی‌حاصل و بی‌ثمر بودن دانسته و شواهدی از دیوان عطار و خمسه نظامی و تاریخ‌الوزراء و ... به دست داده است (بنگرید به: صص ۵۵۶-۵۵۷).

ص ۲۰۵، بیت ۲۱۳۸:

چو نشکیبی دمی از لوت و از لات

به سودا چند پیمایی خیالات

استاد شفیعی در تعلیقات این بیت با اشاره به بیت «کسی کو علم لوت و لات داند / بلاشک این سخن طامات داند» که در اسرارنامه (ص ۱۶۲) آمده است، نوشته است: «عطار این دو کلمه [یعنی لوت و لات] را در معنی شکم‌پرستی و شهوات به کار می‌برد» (تعلیقات الهی‌نامه، ص ۵۷۶).

این تعبیر در تحفة‌العراقین خاقانی هم به کار رفته است (چاپ میراث مکتوب، ص ۷۲؛ چاپ سخن، ص ۱۰۶):

اینها همه مرد لات و لوتند

باد جبروت در بروتند

تعبیر «لات و لوت» در چاپ میراث مکتوب معنی نشده و در چاپ سخن، بدون استناد، «سخت ناچیز و فقیر» معنا شده است (ص ۳۲۷)، حال آنکه با توجه به این بیت عطار، باید آن را «شکم‌پرستی و شهوات» معنی کرد.

ب. اسرارنامه

ص ۱۴۹، بیت ۱۴۱۶:

به وقت نزع، در خود سهوت افتاد

که مرغ ناگرفته کردی آزاد

استاد در تعلیقات این بیت نوشته «نظیر آهوی ناگرفته بخشیدن است» و سپس بیتی را از فردوسی شاهد آورده است (ص ۳۷۱).

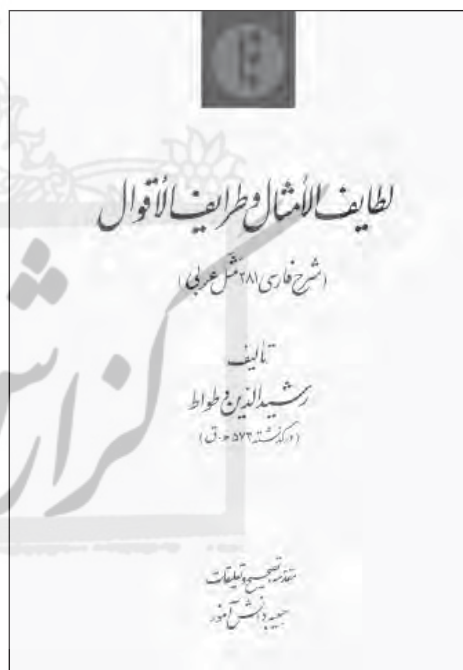
باید افزود که «مرغ ناگرفته بخشیدن» یکی از امثال کهن فارسی است که رشیدالدین وطواط آن را در لطایف‌الامثال به صورت «مرغ ناگرفته می‌بخشد» آورده است (ص ۶۰).

ص ۱۸۶، بیت ۲۲۴۹:

بتر زین در زمانه فتنه‌ای نیست

کزین چنبر رسن را رخنه‌ای نیست

در تعلیقات این بیت آمده است: «رنه به معنی گریزگاه است و ضرب‌المثل رایج این بوده است که



به نظر می‌رسد این تعبیر یکی از امثال قدیم فارسی باشد که صورت کهن‌تر آن در لطایف‌الامثال رشیدالدین وطواط به صورت «از جوی از آن سوی پل» آمده است (ص ۱۰۳). او این مثل «پارسیان» را ذیل مثل عربی «شرُّ الرَّأْيِ الدَّبْرِيُّ» آورده است و در توضیح آن نوشته است: «این مثل آنجا باید گفت که کسی را در مصلحت‌کاری رای روی نماید، بعد از آنکه آن کار گذاشته باشد و نیک و بد آن با سر شده و فایت گشته» (همان).

برای اجاره کردن دارد، جوبق می‌گویند.» (این آگاهی را مرهون مقدمه گرانسنگ یوسف الهادی بر ترجمه عربی تاریخ بیهق هستم. نیز بنگرید به ترجمه این مقدمه با عنوان «ابن فندق و تاریخ بیهق» از نگارنده در مرادنامه ۳ به خواهانی جمشید کیان‌فر و پروین استخری).



سمعانی در کتاب دیگرش، التحبیر فی المعجم الکبیر (۲/ ۴۵۳) بار دیگر همین مطالب را تکرار می‌کند اما کوتاه‌تر: «قال ابوسعید: [الجوبق] موضع بمرو، یباع فیہ الخضر و یسمی بالفارسیه جوبه، و بنیسابور یسمون الخان الصغیر الذی فیہ بیوت تکتری، جوبه و النسبة الیها جوبقی.»

"این رسن را از چنبر گریزی نیست" یعنی سرانجام باید از چنبر عبور کند.» سپس از تاریخ‌الوزراء شاهی ذکر شده است (بنگرید به: ص ۴۲۹).

همان‌گونه که استاد متذکر شده است، مصرع دوم، ضرب‌المثل رایجی بوده است که صورتی از آن به صورت «همه رسنها را گذر بر چنبر است» در قره‌العین از مؤلفی ناشناخته آمده است (ص ۱۹). از آنجا که این صورت از مثل با عبارت تاریخ‌الوزراء کاملاً هماهنگ است، پس باید همین شکل را صورت کهن و اصیل مثل به شمار آورد.

شایان یادآوری است که این مثل در بیت ۲۲۶۰ همین کتاب و نیز بیت ۳۳۴۲ مصیبت‌نامه (ص ۲۷۲) هم آمده که استاد بدانها اشاره کرده است.

ص ۲۱۴، بیت ۲۸۵۷:

ز خُرطبعی‌ست این کز جوب بسیار

جوی نَدھی و جان بَدھی، زهی کار

استاد در تعلیقات این بیت، ذیل واژه «جوب» نوشته است که همان جوبه است که در برهان قاطع (۲/ ۵۹۵) چنین معنی شده است: «جایی و مقامی ... در شهر که اسباب و امتعه و غله و آنچه از اطراف و جوانب از جهت فروختن آورند، آنجا فروخته شود.»

باید افزود که سماعی در الانساب (۲/ ۱۱۰) ذیل واژه جوبقی می‌نویسد: «جوبق نام مکانی است در مرو که در آنجا سبزی و میوه خرید و فروش می‌کنند و از آنجا به بقالیها و میوه‌فروشیها می‌برند. به این محل جوبه می‌گویند که پس از معرب شدن به آن جوبق گفته‌اند. در نیشابور به کاروانسرای کوچکی که اتاقهایی

